

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم در صورتی که در تعارض، قائل به حجیت احدهمای معین و یا تأخیر شویم بحث نفی ثالث روشن است. اما بحث در این است که آیا طبق مبنای تساقط در تعارض، باز هم مسئله نفی ثالث مطرح می‌شود یا نه؟ در تساقط یک مبنا مربوط به مرحوم نائینی و شیخ که بود می‌گفتند هر دو تساقط می‌کنند یک مبنای هم مربوط به مرحوم آخوند بود که گفتند احدهما به صورت غیر معین تساقط می‌کند. در این بحث عبارت مرحوم آخوند که در آن اضطراب و اغلاق وجود داشت را ذکر کردیم.

در ادامه کلام مرحوم محقق اصفهانی را نقل کردیم که گفتند اگر مقصود از حجّیت، «الحركة على طبق الحجة باشد معنا دارد که بگوئیم هر چند به جهت تعارض نمی‌توانیم بر طبق مدلول مطابقی حرکتی انجام بدهیم اما طبق مدلول التزامی می‌توانیم حرکتی انجام بدهیم. ولی طبق این معنا، تعلق حجّیت به احدهمای غیر معین معقول نیست لذا هیچ کدام حجیت ندارند و در نتیجه نفی ثالث هم معنا ندارد. مرحوم خوئی هم تنها قسمت دوم اشکال مرحوم اصفهانی یعنی معقول نبودن تعلق حجیت به امر غیر معین را ذکر کردند.

دیدگاه مرحوم صاحب منتقی

صاحب منتقی به مرحوم آخوند سه اشکال دارند:

در اشکال اول اساس کلام آخوند را رد کرده و می‌فرمایند شرط حجّیت احتمال اصابه به واقع است. این شرط در هر کدام از این دو خبر فی نفسه و با قطع نظر از خبر دیگر موجود است لذا هر کدام موضوع برای حجّیت قرار می‌گیرد و علم اجمالی به کذب احدهما رافع این موضوع نیست.

به بیان دیگر اگر مراد مرحوم آخوند از علم اجمالی کذب به احدهما من رأسه - نه حجیت شأنی و نه حجیت فعلی - باشد یعنی یکی واقعا حجیت نیست، هر چند رافع موضوع است ولی منجر به مسئله اشتباه حجت بلاحجت می‌شود. اما فرض این است که هر کدام از این دو چون صلاحیت برای حجیت شأنیه دارند تعارض می‌کنند و بعد از تعارض علم اجمالی به عدم فعلیت یکی از این دو پیدا می‌کنیم نه اینکه حجیت شأنیه از بین برود پس باید بگوئیم مراد مرحوم آخوند از علم اجمالی، کذب به احدهما در حجیت فعلی است که این‌که ما هم عبارت آخوند را هم همین طور معنا کردیم.

در مباحث گذشته گفتیم، فرق اصلی بین تعارض و اشتباه حجت بلاحجت همین است که در تعارض چون هر دو حجیت شأنی

دارند تعارض می‌کنند ولی در اشتباه حجت بلا حجت یکی از اینها حجیت شأنی ندارد. نکته دیگر این است که کسی نگوید چرا قواعد باب اجمالی را در اینجا پیاده نمی‌کنید چون گفتیم علم اجمالی مولود تعارض است پس اگر مشکل تعارض حل شد، علم اجمالی هم از بین می‌رود.

ما هم این کلام مرحوم آخوند را قبول نکردیم چون ولو حجیت فعلیه در اثر علم اجمالی از بین می‌رود ولی حجیت ذاتیه همچنان باقی است و همین برای تخییر کفایت می‌کند. لذا این اشکال به مرحوم آخوند وارد است ضمن این‌که مؤیدی برای اصل مبنای ما -تخییر- است.

البته اگر گفتیم نفی حجیت فعلیه می‌کند احدهما، تخییری می‌شود لذا می‌توان تخییر را به مرحوم آخوند هم نسبت داد. برخی از فضلاء درس نقل کردند که در حاشیه منتقی گفته شده اگر مسئله را روی احدهما و جامع مفهومی بردیم می‌توان آخوند را جزء قائلین به تخییر در متعارض دانست.

اشکال دوم اشکال ثبوتی^[1] و اشکال سوم اشکال اثباتی^[2] است که در کلام مرحوم اصفهانی و خوئی نیز ذکر شده بود لذا نیازی به ذکر مجدد آن نیست^[3].

پس يك بيان برای نفی ثالث این است که مرحوم آخوند می‌گوید هر چند حجیت فعلیه یک طرف هم در مدلول مطابقی و هم در مدلول التزامی ساقط می‌شود، اما حجیت فعلیه در مدلول مطابقی و التزامی طرف دیگر باقی است ولی نمی‌دانیم کدام است ولی از همین هم می‌توان برای نفی ثالث استفاده کرد.

دیدگاه مرحوم نائینی در نفی ثالث

بیان دوم همان بیان مرحوم شیخ است که گفتند هر چند حجیت فعلیه دو دلیل در مدلول مطابقی به جهت تعارض از بین می‌رود ولی حجیت فعلیه دو دلیل در مدلول التزامی باقی می‌ماند. مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) برای این بیان اقامه دلیل کرده‌اند.

مرحوم آقای خوئی کلام ایشان را در مصباح الاصول نقل می‌کنند و می‌فرماید دلالت التزامی در وجود تابع دلالت مطابقی است اما در حجیت تابع او نیست در نتیجه وقتی مدلول مطابقی در اثر تعارض از حجیت ساقط شد (نه این‌که بگوئیم اصل دلالت از بین می‌رود) مدلول التزامی باقی می‌ماند چون دو دلالت التزامی در نفی ثالث با یکدیگر نه تنها تعارض ندارند بلکه توافق هم دارند.

در مقابل مرحوم آخوند می‌گوید اگر دلالت مطابقی در یک طرف از بین رفت دلالت التزامی هم از بین می‌رود ولی لازمه‌ی فرمایش شیخ و نائینی تفکیک بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی است.

به عبارت دیگر إخبار از ملزوم شامل دو إخبار است که دلیل حجیت شامل هر دو می‌شود الف- إخبار از خود ملزوم ب- إخبار از لازم آن. وقتی إخبار از ملزوم مطابقی، به جهت تعارض از بین رفت، وجهی برای رفع ید از لازم وجود ندارد پس به قوت خودش باقی می‌ماند.

پس مرحوم نائینی مثل مرحوم شیخ انصاری نفی ثالث را مستند به هر دو می‌داند نه مستند به احدهما که ظاهر عبارت مرحوم آخوند است^[4].

مرحوم نائینی در فوائد الاصول همین مطلب را مفصل‌تر ذکر کرده و می‌فرماید هر چند دلالت التزامی کلام متوقف بر آمدن دلالت تصدیقی که همان دلالت بر مؤدی است می‌باشد اما مدلول التزامی، متوقف بر مراد بودن مدلول مطابقی نیست «فسقوط المتعارضین عن الحجية فی المؤدا لا یلازم سقوطهما عن الحجية فی نفی الثالث». تا اینجا تقریباً همان مطالب مرحوم آقای خوئی است.

نائینی در فوائد الاصول استدراکی دارد و می‌گوید بقاء حجیت مدلول التزامی بعد از سقوط حجیت مدلول مطابقی در جایی است که تعارض بالذات باشد؛ اما اگر تعارض بین دلیلین، تعارض بالعرض بود، این‌ها توافق در نفی ثالث ندارند. مثلاً يك روايت می‌گوید در ظهر جمعه، نماز جُمعه واجب است و روايت ديگر می‌گوید در ظهر جمعه، نماز ظهر واجب است و ما از خارج می‌دانیم که در ظهر جمعه دو نماز بر ما واجب نیست.

در این مثال تعارض ذاتی وجود ندارد چون امکان این‌که شارع هر دو را واجب کند وجود دارد پس نمی‌توانیم بگوئیم این دو دلیل در وجوب یا عدم وجوب حکمی دیگر مشترک هستند. اما اگر تعارض ذاتی بود، به این نتیجه می‌رسیدیم که پس يك فعل بر ما واجب است و دو تا نیست.

در توضیح می‌فرماید دلیلی که می‌گوید نماز ظهر واجب است و یا دلیلی که می‌گوید نماز جمعه واجب است، دلالت بر عدم وجوب ماعدای خود ندارد یعنی دلالت بر نفی ثالث ندارد. یا مثلاً وقتی می‌گویند دعا عند رؤية الهلال واجب است به این معنا نیست که دعای دیگری در حال دیگری واجب نیست پس اثبات شيء نفی ما عدا نمی‌کند.

در ادامه می‌گویند بله اگر این دو خبر در يك چیز مشترك باشند یعنی هر دو بگویند در روز جمعه يك فريضة واجب است منتهی يك روايت می‌گوید آن فريضة ظهر است و روايت ديگر می‌گوید آن فريضة جمعه است، دلالت بر نفی ثالث دارند. ولی در مانحن مدلول این دو خبر دلالت بر امری مشترک ندارد.^[15]

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ احدهمای غیر معین یا لابعینه موضوع برای حجیت واقع نمی‌شود.

[2] □ ادله حجیت شامل یک فرد معین است در حالی‌که ادعای شما یک فرد غیر معین است لذا ادله حجیت شامل آن نمی‌شود.

[3] □ منتقى الأصول، ج7، ص: 326: الأول: ان شرط الحجية هو احتمال الإصابة، و هو متحقق في كل من الدليلين في نفسه، فكل منهما بنفسه يشتمل على شرط الحجية فيكون موضوعاً للحجية، فلا وجه للالتزام بخروج أحدهما عن الحجية بالعلم الإجمالي، إذ العلم الإجمالي لا يكفي في رفع الموضوع بعد تحقق الشرط في كل منهما في حد ذاته. الثاني: انه لو سلمنا خروج أحدهما عن الحجية و بقاء أحدهما على الحجية، فكون أحدهما على البطل و بلا عنوان موضوعاً للحجية غير وجيه، إذ لا تعين «لأحدهما على سبيل البطل» في الواقع و لا وجود له كي يكون قابلاً لشمول الحجية له. كما تقدم. الثالث: انه لو سلمنا بإمكان تصور الفرد على البطل، إلّا ان إثبات حجيته يحتاج إلى دليل آخر يتكفل بذلك، لأن دليل الحجية يتكفل بإثبات الحجية لكل فرد بخصوصه، فهو قاصر عن شمول الواحد على سبيل البطل، فلاحظ.

[4] □ مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 443: الوجه الثاني: ما ذكره المحقق النائيني (قدس سره) و محصله: أنَّ اللازم و إن كان تابعاً للملزم بحسب مقام الثبوت و الاثبات، فإنَّ وجود الملزم يستتبع وجود اللازم، و كل

دليل يدل على ثبوت الملزوم يدل على ثبوت اللازم أيضاً، إلا أنه ليس تابعاً للملزوم في الحجية، بحيث يكون سقوط شيء عن الحجية في الملزوم موجباً لسقوطه عن الحجية في اللازم أيضاً. و الوجه في ذلك: أن الإخبار عن الملزوم بحسب التحليل إخباران: أحدهما إخبار عن الملزوم. و ثانيهما إخبار عن اللازم، و دليل الحجية شامل لكليهما، و بعد سقوط الإخبار عن الملزوم عن الحجية للمعارضة، لا وجه لرفع اليد عن الإخبار عن اللازم، لعدم المعارض له، لموافقة المتعارضين بالنسبة إلى اللازم، فنفي الثالث مستند إلى الخبرين. و هذا هو الفارق بين هذا الوجه و الوجه الأول الذي ذكره صاحب الكفاية (قدس سره) فإن نفي الثالث على مسلكه مستند إلى أحدهما لا بعينه، هذا ملخص كلامه (قدس سره).

[5] □ فوائد الاصول، ج4، ص: 755 تا 757: و أما بالنسبة إلى نفي الثالث: فلا وجه لسقوطهما، فإن المتعارضين يشتركان في نفي الثالث بالدلالة الالتزامية فرع الدلالة المطابقة و بعد سقوط المتعارضين في المدلول المطابق لا مجال لبقاء الدلالة الالتزامية لهما في نفي الثالث، فاسد. فإن الدلالة الالتزامية إنما تكون فرع الدلالة المطابقة في الوجود لا في الحجية. و بعبارة أوضح: الدلالة الالتزامية للكلام تتوقف على دلالة التصديقية أي دلالة على المؤدى، و أما كون المؤدى مراداً: فهو ممّا لا يتوقف عليه الدلالة الالتزامية. فسقوط المتعارضين عن الحجية في المؤدى لا يلزم سقوطهما عن الحجية في نفي الثالث، لأن سقوطهما عن الحجية في المؤدى إنما كان لأجل التعارض، و أما نفي الثالث: فلا معارضة بينهما، بل يتفقان فيه، فلو كان مفاد أحد المتعارضين وجوب الدعاء عند رؤية الهلال و كان مفاد الآخر حرمة الدعاء في ذلك الوقت، فبالنسبة إلى نفي الكراهة و الإباحة و الاستحباب عن الدعاء عند رؤية الهلال يتوافقان. نعم: إذا كان التعارض بينهما لأمر خارج من دون أن يكونا في حدّ أنفسهما متعارضين، فلا يتوافقان في نفي الثالث أيضاً، كما إذا كان مفاد أحد الدليلين وجوب صلاة الظهر و كان مفاد الآخر وجوب صلاة الجمعة و ثبت من الخارج عدم وجوب الصلاتين معاً، فإن الدليلين في حدّ أنفسهما لا يكونان متعارضين، لإمكان تشريع وجوب كلّ من الصلاتين واقعا، و إنّما وقع التعارض بينهما لقيام الدليل من الخارج على عدم وجوب الصلاتين معاً، فالدليلان لا يشتركان في وجوب أحدهما في الجملة و عدم وجوب ما عداهما، بل مفاد أحدهما وجوب خصوص فريضة الظهر و مفاد الآخر وجوب خصوص فريضة الجمعة، و ليس لكلّ منهما دلالة التزامية على عدم وجوب ما عدا المؤدى، فلا مانع من سقوط كلّ منهما في إثبات المؤدى بالمعارضة و الرجوع إلى البراءة عن وجوب فريضة. نعم: لو كان مفاد الدليلين وجوب فريضة في اليوم و اختلفا في تعيينها، فلا يجوز الرجوع إلى البراءة، لاشتراكهما في وجوب فريضة في الجملة، فيلزم من الرجوع إلى البراءة طرح ما توافقا عليه. و لكن ليس مفاد الدليلين ذلك، بل مفاد أحدهما وجوب خصوص صلاة الظهر و مفاد الآخر وجوب خصوص صلاة الجمعة، فلم يتوافقا في وجوب فريضة. و لا عبرة بتحليل مفاد كلّ منهما إلى الجنس و الفصل و اشتراكهما في الجنس، فإن التحليل العقلي لا أثر له في باب الظهورات و ما يستفاد من الألفاظ. فتحصل: أن الدليلين إن كانا متعارضين في المؤدى بأنفسهما، فهما يشتركان في نفي الثالث الخارج عن المؤدين، أي يشتركان في نفي الأصل الجارى في المسألة لو لا وجود المتعارضين. و إن كانا متعارضين لأمر خارج، فلا يشتركان في نفي الثالث، و يجوز الرجوع إلى الأصل الجارى في المسألة: من البراءة و الاحتياط. و على كلا التقديرين: يتساقطان في المؤدى.